

باشد ، مانند : **میروم ، میگویم ، میخواهم ، بروم ، بشنوم .**

**فعل مضارع را از فعل امر سازند ، باین ترتیب که امر حاضر را گرفته**  
باضمای متصل بفعل ، آنرا صرف کنند وغالباً بوسیلهی **بای تأکید** یا **زینت همراه**  
است ، مانند :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	بروم	برویم
دوم شخص	بروی	بروید
سوم شخص	برود	بروند

۳۲۷ - مضارع بر سه گونه است : ۱ - مضارع اخباری ۲ - مضارع التزامی

۳ - مضارع ملموس .

۳۲۸ - مضارع اخباری ، آنستکه کار را بنحو خبر و قطع بیان کند ،

باین شرح :

### مضارع اخباری

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	خورم	خوریم
دوم شخص	خوری	خوريد
سوم شخص	خورد	خورند

غالباً لفظ «می» بر سر مضارع اخباری آورند ، باین ترتیب :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	میخورم	میخوریم
دوم شخص	میخوری	میخوريد
سوم شخص	میخورد	میخورند

اگر بر سر مضارع اخباری ، بجای (می) ، (همی) آورند ؛ اختصاص به

زمان حال پیدا میکند و بیشتر در قدیم (همی) معمول بوده است ، از اینقرار :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	همیخورم	همیخوریم
دوم شخص	همیخوری	همیخورید
سوم شخص	همیخورد	همیخورند

۳۲۹ - مضارع التزامی ، آنستکه کار را بنحو شك و تردید و خواهش بیان کند ، و علامت آن بایی (ب) است که بر سر فعل مضارع اخباری آورند ، و غالباً يك (که) پیش از آن درآید ، ازاینقرار :

## مضارع التزامی

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	بیایم	بیاییم
دوم شخص	بیایی	بیایید
سوم شخص	بیاید	بیایند

گاهی این حرف (ب) از اول مضارع التزامی بیفتد ، مانند : اگر این کار شود خوشبخت باشیم .

در مضارع اخباری منفی ، معمولاً نون نفی را پیش از «می» درآورند ، مانند : نمی‌روم ، نمی‌خورد . ولی گاهی در شعر دیده میشود که «می» را بر نون مقدم ساخته‌اند ، چنانچه سعدی گوید :

می‌نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش

بر مضارع التزامی ، چون نون نفی درآید ؛ معمولاً حرف «ب» حذف شود ، مانند : نفروشم ، که در اصل بنفروشم بوده است .

فعل مضارع التزامی گاهی بجای فعل امر بکار رود ، سعدی گوید :

ای مرغ اگر پری بسر کوی آن صنم

پیغام دوستان برسانی بدان پری

یعنی : برسان .

گاهی بجای مضارع التزامی ، مضارع اخباری را بکار برند .  
سعدی فرماید :

اگر تو سرو سیمین تن بر آئی

که از پیشم برائی من بر آم

که تا باشم خیالت هیپرستم

و گر رفتم سلامت می‌رسانم

یعنی پیرستم و برسانم

خاقانی گوید :

به بزغاله گفتند : بگریز ، گفتا که : قصاب در پی ، کجا میگریزم ؟

یعنی : کجا بگریزم ؟

۳۳۰ - استی ، نیستی : گاهی به فعل ناقص «است» و «نیست» که دو فعل

معین است ، یایی که معنی استمرار و یا تمنی یا شرط و یا شك و تردید دهد ، الحاق

شود ، و آن دو فعل بعد از ادات تشبیه و شك و تمنی مانند : چون ، گویی ، پنداری ،

کاشکی ، شاید ، باشد و حرف شرط قرار گیرد و معنی صیغهی شرطیهی حال دهد .

ناصر خسرو گوید :

چيست اين خيمه كه گویی پر کهر دریاستی

با هزاران شمع در پنگانی از میناستی

جرم گردون تیره و روشن در او آیات صبح

گویی اندر جان نادان خاطر داناستی

عنصری گوید :

چون دو رخ او گر قمرستی بفلک بر

خورشید یکی ذره ز او قمرستی

دقیقی گوید :

تا مرا هجران آن لب نیستی

کاشکی اندر جهان شب نیستی

رود کی گوید :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناستی

و یا چون بر کشیده تبع پیش آفتابستی

امروز بجای دو صیغه که صیغهی شرطیهی حال است ؛ نباشد و باشد یا میبود یا نمیبود آورند . در ثر نیز ، این صیغهها جاری بوده است ، ولی در شعر و نثر بعدها از میان رفته است ، اما بعضی از شعرای متأخر بتقلید متقدمان ، این صیغه را بدون رعایت قواعد قدیم بکار برده اند و غلط افتاده است ، چنانکه میرفندرسکی گفته است :

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

زیرا باید استی و نیستی بعد از ادات شرط و تمنا و تردید و امثال آن باشد .

۳۳۱ - مضارع ملموس : این فعل را بزبان فرانسه Present Concret

گویند این مضارع را در زبان پارسی از ترکیب فعل معین مضارع اخباری داشتن با فعل مضارع فعل مورد نظر که بر سر آن «می» آورند سازند . از اینقرار :

دارم میخوانم	داریم میخوانیم
داری میخوانی	دارید میخوانید
دارد میخواند	دارند میخوانند

این مضارع عملی را که در حین ادای سخن جریان دارد بیان میکند ، مانند :

دارم مینویسم .

و گاهی هم عملی را که باید در آیندهی نزدیکی روی دهد میرساند ، مانند :

صبر کن ، دارم میآیم .

باید دانست که هیچیک از دو صورت ماضی و مضارع ملموس وجه منفی ندارد

یعنی نمیتوان گفت : داشتم نمیخواندم ، دارم نمیخوانم .

۳۳۲ - فعل آینده ( مستقبل ) ، آنست که بر زمان آینده ( استقبال ) دلالت

کند ، قاعدهی ساختن آن چنین است که مصدر مرخم فعل منظور را گرفته ، پیش از

آن مضارع اخباری از فعل خواستن را در آورند ، مانند :

آینده (مستقبل)

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	خواهم گفت	خواهیم گفت
دوم شخص	خواهی گفت	خواهید گفت
سوم شخص	خواهد گفت	خواهند گفت

۳۳۳ - فعل دعا ، آنستکه کسی یا چیزی را به دعا بخوانند ، و آن را يك

صيغه یش بیست ، مانند : مباد ، مکناد ، باد و کناد .

طریقهی ساختن آن چنان است که سوم شخص مفرد مضارع را گرفته ، میان

حرف ضمیر دال (د) و حرف ماقبل آخر ، الفی (ا) در آورند ، مانند : کند :

کناد ، مکناد ، بیند ، بیناد ، مبیناد ، رسد ، رساد ، مرساد ، بود ، استثناء مباد ، باد ،

میشود .

گاهی الفی دیگر پس از صیغهی دعا افزایند ، مانند : رود ، رودا ، شود ،

شودا ، کند ، کنادا ، بود ، بودا ، بادا و مبادا .

۳۳۴ - گفتنی : برای فعلی بکار می رود که فرض وقوع آن در زمان گذشته

است ، چه فعل تابع آن مضارع باشد و چه ماضی . مثال برای مضارع :

راست گفتنی کنار من صدف است	کاندرو جای خویش ساخت گهر
راست گفتنی برابر خورشید	خواهد از گوی ساختن اختر
	(فرخی)

نوگفتنی کز سنیخ کوه سیلی

فرود آرد همی احجار صد من

(منوچهری)

مثال برای ماضی :

فرد مانده ز مادر و ز پدر

راست گفتنی رخس گلستان بود

راست گفتمی زمین سخنور گشت

زیر آن باد بی ستون منظر

(فرخی)

۳۳۵- گویی، اگر فعل تابع آن بصیغه‌ی مضارع باشد برای بیان فعلی بکار  
میرود، که فرض وقوع آن در زمان حال یا آینده است، مانند:

گویی آن خاطر زردوده او

یابد اندر ضمیر هر کس بار

(فرخی)

باد گویی مشک سوده دارد اسدر آستین

باغ کویی لعبتان ساده دارد در کنار

(فرخی)

اما اگر فعل تابع آن ماضی باشد، فعلی را بیان می‌کند که فرض وقوع آن  
در زمان گذشته است، مانند:

گویی همه زین پیش بنخواب اندر بودند

زان خواب گران گشتند اکنون همه بیدار

(فرخی)

رخسار فلک گویی بود آبله پاشیده

چون آبله کم گردد رخسار پدید آید

(خاقانی)

۳۳۶- پنداری، نیز تابع همین قاعده است، مانند:

راست پنداری که خلعت‌های رنگین یافتند

باغهای پرنگار از داغگاه شهریار

(فرخی)

بنابراین صیغه‌ی مضارع از افعال گفتن و پنداشتن را برای بیان افعالی که  
فرض وقوع آنها در زمان گذشته است میتوان بکاربرد و در این حال فعل تابع آنها باید  
بصیغه‌ی ماضی باشد. در این موارد کلمه‌ی «گویی» و صورت دیگر آن «گویا» و «گویا»

معنی فعل ندارد و در حکم قید است و در حقیقت بجای «ظاهراً» بکار می‌رود.  
 ۳۳۷- فعل تمنی ، آنست که آرزوی کسی یا چیزی را کنند و علامت آن در  
 پارسی کاش و کاشکی است، مانند: کاش برادرم اینجا بود! کاشکی او را میدیدم.  
 آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد

کاش می آمدو از دور تماشا میکرد!

در قدیم بعد از ادات تمنا ، غالباً بفاعل ، یایی الحاق میشد که آنرا **یای تمنا**  
 میگفتند ، و آن یاها بیشتر پس از : کاش ، کاشکی ، بود ، باشد ، بو که ، افتد و شود  
 درمیآید. مثال از سعدی :

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند

۳۳۸- اسم فاعل : آنست که برکننده‌ی کاری دلالت کند : و علامت آن (-نده)  
 در آخر فعل امر است ، مانند : رو ، رونده ، کن : کننده . خور : خورنده . و دو  
 صیغه بیش ندارد ، خواهنده (مفرد) و خواهندگان (جمع) .

۳۳۹- اسم مفعول ، آنستکه فعل بر آن واقع شود ، و آن از سوم شخص مفرد  
 ماضی ، با افزودن يك‌های (ه) غیر ملفوظ در آخر آن ، ساخته میشود ، مانند :  
 رفت ، رفته . خورد ، خورده . کوفت ، کوفته و کشت ، کشته ، و آنرا دو صیغه ،  
 مفرد و جمع است : شنیده (مفرد) و شنیدگان (جمع). گاهی اسم مفعول بصورت سوم  
 شخص ماضی آید ، مانند : تمام گفت در این شعر :

انگور و تاک اونگرو وصف او شنو      وصف تمام گفت زمن بایدت شنید

یعنی وصف تمام گفته .

۳۴۰- افعال را شش وجه است : ۱- اخباری ، ۲- التزامی ، ۳- شرطی ،  
 ۴- امری ، ۵- وصفی ، ۶- مصدری .

۳۴۱- وجه اخباری ، آنستکه کار را بطور خبر و قطع و یقین بیان کند، مانند:  
 زدم ، میروم و خواهیم دید .

- ۳۴۲- وجه التزامی یا احتمالی، آنستکه کار را بطور شك و تردید و احتمال بیان کند، مانند: شاید که نامه‌ای بنویسم، احتمال دارد که تا کنون آمده باشد.
- ۳۴۳- وجه شرطی، آنستکه کار را بطور شرط بیان کند، و علامت آن اگر، هرگاه و اگر هر آینه و غیره است، مانند: اگر بیایی برادرم را خواهی دید، هرگاه بمدرسه بروی، باسواد میشوی، اگر هر آینه دروغ بگویی، تنبیه خواهی شد.
- در وجه شرطی جمله‌ی اول بعد از حرف شرط را، شرط، و جمله‌ی دوم را جواب شرط گویند، مثلاً در مثالهای مذکور جمله‌های: برادرم را خواهی دید، باسواد میشوی، تنبیه خواهی شد، جواب شرط است.
- ۳۴۴- یای شرطی، یایی است که پس از حروف شرط اگر، ار، و (ا): چون بفعل الحاق گردد معنی شرط دهد. مسعود سعد گوید:
- اگر مملکت را زبان باشدی      ثنا گوی شاه جهان باشدی
- ۳۴۵- وجه امری، آنستکه بطور امر و فرمان و یا خواهش، بنحو مثبت و یا منفی بیان شود، مانند: کتابت را بخوان، خواهش میکنم، بنشینید. از این راه مرو، خواهش میکنم، زحمت نکشید.
- ۳۴۶- وجه وصفی، آنستکه بصورت، صفت و در معنی، فعل باشد. در این وجه، فعل با فاعل، مطابقت نمیکند، و همیشه مفرد است، مانند: بهرام از راه رسیده، با همه احوالپرسی کرد، مغولان بخارا را آتش زده بسوختند.
- در افعال مکرر، بهتر است فعل اول را وصفی آوریم، مثلاً بجای: کتاب را باز کردم و خواندم بهتر است بگوییم: کتاب را باز کرده خواندم. البته جایز نیست که بعد از وجه وصفی و او عطف (و) بیاوریم، مثلاً در جمله‌ی: رختخواب را انداخته و خوابیدم، باید گفت: رختخواب را انداخته خوابیدم.
- حرف «ه» در آخر افعالی مانند: رسیده، کرده و انداخته، علامت وجه وصفی است که غالباً همان ماضی نقلی است. در نثرهای قدیم پارسی بعد از های

(۱) - ار مخفف واگر، و در مخفف و واگر، است.



وصفی غالباً فعل معین می‌آورند. مثال از اثر بلعمی. «این پادشاه باحشم خویش از شهر بیرون رفته بود، و افلون را بیرون برده بود.» ولی بعدها معمول شد که فعل معین را اغلب حذف کنند.

۳۴۷- وجه مصدری، آنتسکه با علامت مصدر همراه باشد، مانند: باید گفتن، نشاید رفتن؛ که امروز نون (ن) مصدر را انداخته، مصدر مرخم یا منخفف آورند، و گویند: باید گفت، نشاید رفت.

مصدر یایستن از افعال معین است بمعنی لازم بودن، ضرورت داشتن، بکار رود، و آن دومی در استعمال دارد، یکی آنکه لزوم چیزی را برای کسی بیان میکند، دیگر آنکه لزوم انجام دادن یا واقع شدن عمل دیگری از آن برمی آید.

در پارسی صیغه‌های صرفی دیگری از مصدر (بایستن)، مانند: بایم، بایی، باید، باییم، بایید، بایند، بکاررفته که جز سوم شخص مفرد مضارع آن «باید»- بصورت فعل غیر شخصی - در پارسی امروز مورد استعمال ندارد.

در پارسی ادبی قدیم: ببايست، ببايستی، همی ببايستی، همی ببايستی، وهمی باید و ببايید، و نیز همراه باضمیر، مانند: مرا ببايست، شما را ببايستی، مرا ببايد، بسیار معمول بوده که امروز تقریباً متروک است. و نیز فعل (بایستن) بهیچ صیغه و صورتی در معنی لازم بودن چیزی برای کسی یعنی بطریقی که متعلق آن اسم باشد بکار نمی‌رود. و جمله‌های نظیر «مرا کلاه باید» بمعنی «من کلاه لازم دارم» امروز متروک است. و نیز استعمال این فعل با تابع مصدر و ذکر علامت مصدر در پارسی امروز معمول نیست، و عبارات: باید آمدن، ترا باید گفتن، متروک است، و بجای آن مصدر مرخم بکار رود، مانند: باید رفت، باید گفت.

معمول‌ترین استعمال این فعل در زبان پارسی امروزی آنست که فعل تابع آن مضارع التزامی باشد، با «که» ی حرف ربط یا بی آن، مانند: باید بروم، باید بیايید، یا: باید که بیايم، باید که بروم.

اگر صیغه‌های «ببايست و ببايستن» در پارسی امروز بکار رود، باید در معنی وقوع

فعل در زمان گذشته باشد، در این حال یا تابع آن مصدر مرخم است، مانند: بایست رفت، بایست گفت. و یا تابع آن مضارع التزامی است، مانند: بایست بروم و بایست بگویم. هر گاه تابع بصورت مصدر مرخم بکار برود اشاره بشخصی نمیشود یعنی فعل غیر شخصی است، مانند: بایست دید، بایستی خورد.

هر گاه تابع مضارع التزامی باشد، ضمیر شخصی را نیز در بردارد. مانند: بایست بزنم، یعنی لازم بود که بزنم. بایستی بخوانم، یعنی لازم بود که بخوانم.

۳۴۸- افعال معین، آنهایی است که فعلهای دیگر بکمال آنها صرف شود، و از این قرارند: استن، بودن، شدن، خواستن، شایستن، توانستن، یارستن و بایستن.

تصرف فعل استن (هستن) چنین است:

استم (هستم)	استیم (هستیم)
استی (هستی)	استید (هستید)
است (هست)	استند (هستند)

تصرف آن در نفی چنین است:

نیستم	نیستیم
نیستی	نیستید
نیست	نیستند

در ادبیات قدیم گاهی منفی استن (هستن) چنین آمده است:

نیم	نییم
نه‌ای (نبی)	نید
نیست	نیند

۳۴۹- حرف (ب) را غالباً برای تأکید بر سر افعال در آورند، و اغلب بر سر

فعل امر و مضارع التزامی در آید، مانند: بگو، بخوانید، بروم، بنویسند.

در اول افعال دیگر نیز در آید، مانند: بخواند، بخواند گفت. هر گاه بعد از

همزهٔ مفتوح (ا) یا مضموم (ا) باشد، به یاء (ی) بدل شود، مانند: افتاد، بیفتاد، بیفتد (در اصل: ب افتاد ب افتد)، افکند، بیفکند (در اصل: ب افکند).

مرکاب بای تأکید (ب)، و نون نفی (ن) در يك کلمه جمع شوند، بای تأکید را پیش از نون نفی در آورند، مانند: غم مخور ای دوست کاین جهان بنماید. بای تأکید، که آنرا بای زینت و زاید نیز گفته‌اند بر سر فعلها در می‌آمده است. در مواردیکه فعلی بفاعل مؤکد دیگر معطوف باشد، حذف بای تأکید دومی جایز است. رود کی گوید.

مادر می را بگرد باید قربان بچه‌ی او را گرفت و کرد بزندان که در مصراع ثانی فعل «کرد» بحکم آنکه فعل «بگرد» مصراع اول عطف شده است بای تأکید از سر آن حذف شده است.

در قدیم گاهی بین بای تأکید و فعل، اسمی یا صفتی فاصله می‌شده است، در اسکندرنامه آمده: «باید که از خدای - تعالی - مرا روز کارخواهی تا پیش از مرگ مرا دیدارتو بروزی کند.» یعنی روزی بکند. بای تأکید باید متصل بفاعل نوشته شود. مانند: بگوید، بنیامد، برفت.

۳۵۰ - صرف فعل عبارت است از: گردانیدن يك فعل بسوی صیغه‌های مختلف و گوناگون، تا از آن معنی‌های مختلف حاصل شود، مانند: رفتم، میرود، برو، خواهد رفت، رفته بودم، رفته‌ام، رفته.

باید دانست همه‌ی این تغییرات که در يك فعل حاصل میشود، آنرا از شجره‌ی خود خارج نمیسازد، بلکه همه‌ی آنها از يك ریشه مشتق شده‌اند.

۳۵۱ - در زبان پارسی، افعال از دو ریشه مشتق میشوند. گاهی از فعل امر مفرد حاضر، و گاهی از سوم شخص مفرد ماضی، مانند: میگویم، گویم، گوید؛ که از گوی، فعل امر مفرد حاضر مشتق شده است. گفتیم، گفتتم و میگفتم؛ که از گفت، فعل سوم شخص مفرد ماضی گرفته شده است. اکنون برای مثال، چند فعل بصورت صیغه‌های گوناگون صرف میشود.

## ۳۵۲ - صورت تصریف فعل رسیدن :

## وجه اخباری مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میرسم	نمیرسم	میرسیم	نمیرسیم
دوم شخص	میرسی	نمیرسی	میرسید	نمیرسید
سوم شخص	میرسد	نمیرسد	میرسند	نمیرسند

## وجه التزامی مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	برسم	نبرسم	برسیم	نبرسیم
دوم شخص	برسی	نرسی	برسید	نبرسید
سوم شخص	برسد	نرسد	برسند	نبرسند

## ماضی مطلق

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	رسیدم	نرسیدم	رسیدیم	نرسیدیم
دوم شخص	رسیدی	نرسیدی	رسیدید	نرسیدید
سوم شخص	رسید	نرسید	رسیدند	نرسیدند

## ماضی استمراری

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میرسیدم	نمیرسیدم	میرسیدیم	نمیرسیدیم
دوم شخص	میرسیدی	نمیرسیدی	میرسیدید	نمیرسیدید
سوم شخص	میرسید	نمیرسید	میرسیدند	نمیرسیدند

## ماضی التزامی

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	رسیده باشم	نرسیده باشم	رسیده باشیم	نرسیده باشیم

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
دوم شخص	رسیده باشی	نرسیده باشی	رسیده باشید	نرسیده باشید
سوم شخص	رسیده باشد	نرسیده باشد	رسیده باشند	نرسیده باشند
<b>ماضی نقلی</b>				
اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	رسیده‌ام	نرسیده‌ام	رسیده‌ایم	نرسیده‌ایم
دوم شخص	رسیده‌ای	نرسیده‌ای	رسیده‌اید	نرسیده‌اید
سوم شخص	رسیده‌است	نرسیده‌است	رسیده‌اند	نرسیده‌اند
<b>ماضی بعید</b>				
اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	رسیده بودم	نرسیده بودم	رسیده بودیم	نرسیده بودیم
دوم شخص	رسیده بودی	نرسیده بودی	رسیده بودید	نرسیده بودید
سوم شخص	رسیده بود	نرسیده بود	رسیده بودند	نرسیده بودند
<b>آینده (مستقبل)</b>				
اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواهم رسید	نخواهم رسید	خواهیم رسید	نخواهیم رسید
دوم شخص	خواهی رسید	نخواهی رسید	خواهید رسید	نخواهید رسید
سوم شخص	خواهد رسید	نخواهد رسید	خواهند رسید	نخواهند رسید

وجه شرطی : اگر برسم خوشبختم ، اگر طبیب برسد من خوب خواهم شد.

وجه وصفی : رسیده (مثبت) ، نرسیده (منفی) .

وجه امری : برس (مثبت) ، مرس (نهی) .

وجه مصدری : رسیدن (مثبت) ، نرسیدن (منفی) .

۳۵۳ - صورت تصریف فعل معین شدن :

## وجه اخباری مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میشوم	نمیشوم	میشویم	نمیشویم
دوم شخص	میشوی	نمیشوی	میشوید	نمیشوید
سوم شخص	میشود	نمیشود	میشوند	نمیشوند

## وجه التزامی مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	باشم	نباشم	باشویم	نباشویم
دوم شخص	باشی	نباشی	باشید	نباشید
سوم شخص	باشد	نباشد	باشند	نباشند

## ماضی مطلق

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	شدم	نشدم	شدیم	نشدیم
دوم شخص	شدی	نشدی	شدید	نشدید
سوم شخص	شد	نشد	شدند	نشدند

## ماضی استمراری

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میشدم	نمیشدم	میشدیم	نمیشدیم
دوم شخص	میشدی	نمیشدی	میشدید	نمیشدید
سوم شخص	میشد	نمیشد	میشدند	نمیشدند

## ماضی التزامی

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	باشم	نباشم	باشیم	نباشیم
دوم شخص	باشی	نباشی	باشید	نباشید
سوم شخص	باشد	نباشد	باشند	نباشند

## ماضی نقلی

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	شده‌ام	نشده‌ام	شده‌ایم	نشده‌ایم
دوم شخص	شده‌ای	نشده‌ای	شده‌اید	نشده‌اید
سوم شخص	شده‌است	نشده‌است	شده‌اند	نشده‌اند

## ماضی بعید

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	شده بودم	نشده بودم	شده بودیم	نشده بودیم
دوم شخص	شده بودی	نشده بودی	شده بودید	نشده بودید
سوم شخص	شده بود	نشده بود	شده بودند	نشده بودند

## آینده (مستقبل)

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواهم شد	نخواهم شد	خواهیم شد	نخواهیم شد
دوم شخص	خواهی شد	نخواهی شد	خواهید شد	نخواهید شد
سوم شخص	خواهد شد	نخواهد شد	خواهند شد	نخواهند شد

وجه شرطی، اگر آن کار درست شد، خواهم آمد. اگر بشود، ترا خواهم دید.

وجه وصفی، شده (مثبت)، نشده (منفی).

وجه امری: بشو، بشوید (مثبت) مشو، مشوید (نهی).

وجه مصدری: شدن (مثبت)، نشدن (منفی).

۳۵۴ - صورت تصریف فعل معین خواستن :

## وجه اخباری مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میخواهم	نمیخواهم	میخواهیم	نمیخواهیم
دوم شخص	میخواهی	نمیخواهی	میخواهید	نمیخواهید
سوم شخص	میخواهد	نمیخواهد	میخواهند	نمیخواهند

## وجه التزامی مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	بخواهم	نخواهم	بخواهیم	نخواهیم
دوم شخص	بخواهی	نخواهی	بخواهید	نخواهید
سوم شخص	بخواهد	نخواهد	بخواهند	نخواهند

## ماضی مطلق

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواستم	نخواستم	خواستیم	نخواستیم
دوم شخص	خواستی	نخواستی	خواستید	نخواستید
سوم شخص	خواست	نخواست	خواستند	نخواستند

## ماضی استمراری

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میخواستم	نمیخواستم	میخواستیم	نمیخواستیم
دوم شخص	میخواستی	نمیخواستی	میخواستید	نمیخواستید
سوم شخص	میخواست	نمیخواست	میخواستند	نمیخواستند

## ماضی التزامی

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواسته باشم	نخواسته باشم	خواسته باشیم	نخواسته باشیم
دوم شخص	خواسته باشی	نخواسته باشی	خواسته باشید	نخواسته باشید
سوم شخص	خواسته باشد	نخواسته باشد	خواسته باشند	نخواسته باشند

## ماضی نقلی

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواسته‌ام	نخواسته‌ام	خواسته‌ایم	نخواسته‌ایم
دوم شخص	خواسته‌ای	نخواسته‌ای	خواسته‌اید	نخواسته‌اید
سوم شخص	خواسته‌است	نخواسته‌است	خواسته‌اند	نخواسته‌اند



## ماضی بعید

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواستہ بودم	نخواستہ بودم	خواستہ بودیم	نخواستہ بودیم
دوم شخص	خواستہ بودی	نخواستہ بودی	خواستہ بودید	نخواستہ بودید
سوم شخص	خواستہ بود	نخواستہ بود	خواستہ بودند	نخواستہ بودند

## آینده (مستقبل)

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	خواهم خواست	نخواهم خواست	خواهیم خواست	نخواهیم خواست
دوم شخص	خواهی خواست	نخواهی خواست	خواهید خواست	نخواهید خواست
سوم شخص	خواهد خواست	نخواهد خواست	خواهند خواست	نخواهند خواست

وجه شرطی : اگر میخواستی بخانه‌ی ما بیا . اگر درس بخوانی قبول خواهی شد .

وجه وصفی : خواسته (مثبت) . نخواستہ (منفی) .

وجه امری : بنخواه (مثبت) . منخواه (منفی) .

وجه مصدری : خواستن (مثبت) . نخواستن (منفی) .

۳۵۵- صورت تصریف فعل معین توانستن .

## وجه اخباری مضارع

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	میتوانم	نمیتوانم	میتوانیم	نمیتوانیم
دوم شخص	میتوانی	نمیتوانی	میتوانید	نمیتوانید
سوم شخص	میتواند	نمیتواند	میتوانند	نمیتوانند

## ماضی مطلق

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
اول شخص	توانستم	نتوانستم	توانستیم	نتوانستیم

<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
دوم شخص	توانستی	نتوانستی	توانستید	نتوانستید
سوم شخص	توانست	نتوانست	توانستند	نتوانستند
<b>ماضی استمراری</b>				
<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
اول شخص	میتوانستم	نمیتوانستم	میتوانستیم	نمیتوانستیم
دوم شخص	میتوانستی	نمیتوانستی	میتوانستید	نمیتوانستید
سوم شخص	میتوانست	نمیتوانست	میتوانستند	نمیتوانستند
<b>ماضی التزامی</b>				
<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
اول شخص	توانسته باشم	نتوانسته باشم	توانسته باشیم	نتوانسته باشیم
دوم شخص	توانسته باشی	نتوانسته باشی	توانسته باشید	نتوانسته باشید
سوم شخص	توانسته باشد	نتوانسته باشد	توانسته باشند	نتوانسته باشند
<b>ماضی نقلی</b>				
<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
اول شخص	توانسته‌ام	نتوانسته‌ام	توانسته‌ایم	نتوانسته‌ایم
دوم شخص	توانسته‌ای	نتوانسته‌ای	توانسته‌اید	نتوانسته‌اید
سوم شخص	توانسته‌است	نتوانسته‌است	توانسته‌اند	نتوانسته‌اند
<b>ماضی بعید</b>				
<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
اول شخص	توانسته بودم	نتوانسته بودم	توانسته بودیم	نتوانسته بودیم
دوم شخص	توانسته بودی	نتوانسته بودی	توانسته بودید	نتوانسته بودید
سوم شخص	توانسته بود	نتوانسته بود	توانسته بودند	نتوانسته بودند
<b>آینده (مستقبل)</b>				
<b>اشخاص</b>	<b>مفرد مثبت</b>	<b>مفرد منفی</b>	<b>جمع مثبت</b>	<b>جمع منفی</b>
اول شخص	خواهم توانست	نخواهم توانست	خواهیم توانست	نخواهیم توانست

اشخاص	مفرد مثبت	مفرد منفی	جمع مثبت	جمع منفی
دوم شخص	خواهی توانست	نخواهی توانست	خواهید توانست	نخواهید توانست
سوم شخص	خواهد توانست	نخواهد توانست	خواهند توانست	نخواهند توانست

**وجه شرطی :** اگر می‌توانی از این راه برو (مثبت) ، اگر نمیتوانی کار نکنند (منفی) .

**وجه وصفی :** توانسته (مثبت) ، نتوانسته (منفی) .

**وجه امری :** بتوان (مثبت) ، نتوان (منفی) .

**وجه مصدری :** توانستن (مثبت) ، نتوانستن (منفی) .

### فعل بودن و باشیدن

۳۵۶ - فعل بودن : از افعال ناقصه‌ی زبان پارسی است ، و تصریف چند زمان از ازمینه‌ی آن تا قرن هفتم و هشتم باقی بود ، و از آن پس با فعل باشیدن ترکیب شد .  
تصریف قدیم آن از اینقرار است :

### تصریف بودن

مضارع		ماضی	
بودم	بود	بودیم	بودید
بودی	بودی	بودید	بودید
بود	بود	بودند	بودند

**فعل تخی :** نبود .

**فعل دعا :** باد (مثبت) ، مباد (منفی)

**وجه وصفی :** بوده .

**وجه مصدری :** بودن .

۳۵۷ - تصریف باشیدن :

ماضی (مشوخ)		مضارع	
باشیدیم	باشیدم	باشیم	باشم

ماضی (منسوخ)		مضارع	
باشیدید	باشیدی	باشید	باشی
باشیدند	باشید	باشند	باشد

امر: باش ، باشید .

نهی: مباحش ، مباحشید .

اسم فاعل: باشنده (متروك) .

فعل دعا: باشاد (متروك) .

در قدیم «بود» را برای زمان حال ، و «باشد» وصیغه های آنرا برای زمان استقبال بکار میبردند، مثال از تاریخ سیستان: «هرگز نبود که خالی بود از علما و فقهای بزرگ ... و بهیچ جای مردم نباشد بنان و نمك و فراخ معیشت و عادت کریم ایشان ، خود این بود و بودست و همین باشد.»

۳۵۸- افعال باقاعده و بی قاعده در زبان پارسی ، امر ، ریشه ی فعل است ، و افعال باقاعده آنهایی هستند که این ریشه در مصدر آنها یافته شود . یعنی هرگاه علامت مصدری را از آخر آنها برداریم ، فعل امر باقی ماند ، مانند : خواندن ، بافتن ، شکافتن و رسیدن ، که امر آنها : خوان ، باف ، شکاف و رس میباشد .

۳۵۹- افعال بی قاعده : آنهایی هستند که امر یا ریشه بتامامی در مصدر آنها یافته نشود ، بلکه تغییراتی پذیرفته باشند ، مانند : سوختن ، شتافتن و انداختن که فعل امر آنها : سوز ، شتاب و انداز میباشد .

افعال بی قاعده را در زبان پارسی میتوان بطبقات زیر دسته بندی کرد :

الف : افعالی که در مصدر خود به ( - استن ) ختم شده باشند ، پس از حذف ستن از آخر آنها ، فعل امر حاصل آید ، مانند : دانستن ، دان - توانستن ، توان . نگرستن ، نگر - مانستن ، مان - زیستن ، زی - گریستن ، گری - یارستن ، یار . افعال زیر از این قاعده مستثنی هستند :

جستن، جه (بجه) . رستن، ره (بره) . شکستن، شکن . گسستن، گسلیدن، گسل . نشستن، نشین . بستن، بندیدن، بند (ببند) . نخستن، نخست (بخست) .

پیوستن، پیوند (پیوند) . بایستن، بایست، بای (ببایست) . <sup>روستن = روی</sup> <sup>رستن = برآست</sup>

ب: مصدری که به (- استن) ختم شده باشند، پس از حذف استن فعل امر

حاصل آید، مانند: جستن، جوی (بجوی) . رستن، روی (بروی) . شستن، (بشوی) .

ج: مصدری که به (- استن) ختم شده باشند، پس از حذف استن فعل امر

حاصل آید، مانند: آراستن، آرا (ی) . پیراستن، پیرا (ی) . از این طبقه در افعال

زیر، سین (س) به (ه) تبدیل شود، مانند: گاستن، گاه (بگاہ) . خواستن، خواه (بخواه) .

ولی خواستن (به معنی برخاستن) از هر دو این قاعده مستثنی است، و امر آن خیز -

(یعنی برخیز) میشود .

د: در مصدری که به (- اودن) ختم شده باشند، پس از حذف اودن، برای ساختن

فعل امر لفظ (آی) بیفزایند، مانند: آزمودن، آزمای . آسودن، آسای . افزودن،

افزای . آلودن، آلای . پیمودن، پیمای . ربودن، ربای . سودن، سای .

فرمودن، فرمای . نمودن، نمای . ستودن، ستای . اندودن، اندای . سرودن،

سرای . آمودن، آمای . افعال زیر از این قاعده مستثنی هستند :

بودن، باش . غنودن، بغنو (بخواب) . شنودن، شنو (بشنو) . درودن، درو

(بدرو) . زنودن، زنو . شلن، شو .

ه: در مصدری که به (- فتن) ختم شوند برای ساختن فعل امر، پس از حذف

فتن، حرف «ب» یا «وب» افزایند، مانند: آشفتن، آشوب . تافتن، تاب . رفتن،

روب . شتافتن، شتاب . فریفتن، فریب . کوفتن، کوب . یافتن، یاب . افعال

زیر از این قاعده مستثنی هستند :

رفتن، رو (برو) . گفتن، گو (بگوی) . گرفتن، گیر (بگیر) . آلفتن، آلفت

(بیالفت) . پذیرفتن، پذیر (پذیر) . خفتن، خفت (بخفت) . کافتن، کاو (بکاو)

شکفتن، شکفت (بشکفت) . سفتن، سنب . شکافتن، شکاف .

روستن = روی  
رستن = برآست  
نورستن = نور

و: در مصدري كه به ( سـختن ) ختم شده باشند، پس از حذف آن، يكراء «و»  
 بيفزايند، مانند: اوباشتن (بليدن)، اوبار. پنداشتن، پندار ( پندار ) . داشتن  
 دار ( بدار ) ، گذشتن، گذار. گماشتن، گمار. انگاشتن، انگار. انباشتن،  
 انبار. گاشتن، گار. افعال زير از اين قاعده مستثني هستند:

رشتن يا ريشتن، ريس. هشتن، هل. نوشتن، نويس. گشتن، گرد.  
 نوشتن، نورد.

ز: در مصدري كه به ( سـختن ) ختم شده باشند، پس از حذف آن يك زاء «ز» افزوده  
 شود، مانند: افراختن، افراز. افروختن، افروز، آموختن، آموز. آميختن،  
 آميز. انداختن، انداز. اندوختن، اندوز. انگيختن، انگيز. آويختن، آويز.  
 باختن، باز ( بياز ) . بيختن، بيز. پرداختن، پرداز. پرهیختن، پرهيز.  
 ريختن، ريز. ساختن، ساز. سوختن، سوز. گداختن، گداز. گريختن،  
 گريز. نواختن، نواز. دوختن، دوز. گميختن، گميز.  
 امر، از مصدر پختن، پز ميشود. در اينجا اگرچه «خ» به «ز» بدل شده،  
 ولي چون در اصل كلمه تغيير حاصل شده بيقاعده است. افعال زير از اين قاعده مستثني  
 هستند:

شناختن، شناس. فروختن، فروش. گسيختن، گسل.

ح: در مصدري كه به ( سـردن ) ختم شده باشند، پس از حذف آن، « - ار »  
 افزوده گردد، مانند: سپردن، سپار (سپار). شمردن، شمار (شمار). فشردن،  
 فشار (بفشار). افعال زير از اين قاعده مستثني هستند:

مردن، هير (هير). كردن، گن (بكن). بردن، بر (بير).

ط: در مصدري كه به ( سـيدن ) ختم شده باشند، پس از حذف آن، « - ين » افزوده  
 شود، مانند: آفريدن، آفرين (بيافرين). چيدن، چين (بچين). گزيدين، گزين.  
 انجيدن، انجين. افعال زير از اين قاعده مستثني هستند:

شنيدن، شنو. ديدن، بين (بين). نويدن (زاريدن). نو. باليدن، بال. گاميدن،

## بکام . گرویدن ، بگرو .

ی: در مصدر بیکه به ( - ادن ) ختم شده باشند، پس از حذف ادن امر بنا کنند،

مانند : فرستادن، فرست (بفرست) . افتادن ، افت (بیفت) . ایستادن، ایست (بایست)

مادان ، آماي . زادن ، زای . گشادن ، گشای .

در مصدر دادن ، پس از حذف ( - ادن ) يك هاء (ه) افزایند، مانند : ده (بده) .

فعل ستادن که امر آن ستان میشود ، از قاعدهی فوق مستثنی است . دو فعل زیر از

همه‌ی قواعد فوق مستثنی هستند :

زدن ، زن (بزن) . آمدن ، آی (بیا) .

۳۶۰ - جدول زیر که بترتیب حروف تهجی است ، افعال بیقاعده را در زبان

پارسی نشان میدهد :

مصدر	امر	مصدر	امر
آمودن (پر کردن، آمیختن)	آمای	آجیدن (بنخیه و سوزن زدن)	آجین
آموختن	آموز	آختن	آز
آمیختن	آمیز	آراستن	آرا
آوردن	آر (آور)	آزردن	آزار
آویختن	آویز	آزمودن	آزما
آهیختن (آهختن = بر کشیدن) آهیز		آسودن	آسا
انباشتن	انبار	آشفتن	آشوب
انداختن	انداز	آغشتن	آغار
اندوختن	اندوز	آفریدن	آفرین
اندودن (پوشانیدن چیزی با -		آکندن	آکین
مالیدن چیزی دیگر)	اندا (ی)	آلودن	آلا
انگاشتن	انگار	آمادن (آماده ساختن)	آما
انگیختن	انگیز	آمدن	آ
ایستادن	ایست		

مصدر	امر	مصدر	امر
افشردن	افشار	توختن (فرو کردن، وجستن)	توز
افتادن	افت	جستن	جه
افراختن	افراز	جستن	جو
افراشتن	افراز	چیدن	چین
افروختن	افروز	خاستن	خیز
افزودن	افزا	خفتن	خفت (با)
باختن	باز	قاعدہ ، متروک (خسب)	
بخشودن	بخشا	خواستن	خواه
بایستن	بای	دادن	ده
بردن	بر	داشتن	دار
بستن	بند	دانستن	دان
بودن	باش	درودن	درو
بیختن (غربال کردن)	بیز	دوختن	دوز
پالودن	پالا	دوختن	دوش
پختن	پز	دیدن	بین
پذیرفتن	پذیر	ر بودن	ر با
پرداختن	پرداز	رستن	ره
پنداشتن	پندار	رشتن	ریس
پیوستن	پیوند	رفتن	رو
پیمودن	پیما	رفتن (روفتن)	روب
تاختن	تاز	زدن	زن
تافتن	تاب	زدودن (پاک کردن)	زدا
توانستن	توان	زیستن	زی



امر	مصدر	امر	مصدر
گاه	کاستن	ساز	ساختن
کار	کاشتن	سپار	سپردن
کن	کردن	سپوز	سپوختن
کار	کشتن	ستان	ستادن
کوب	کوفتن	ستان	ستدن
گداز	گداختن	ستا	ستودن
گذار	گذاشتن	سروش	سروشتن
گیر	گرفتن	سرا	سرودن
گری	گریستن	سنب	سفتن
گریز	گریختن	سوز	سوختن
گزار	گزاشتن	شباب	ششافتن
گزین	گزیدن	شو	شدن
گسل	گسستن	شوی	شستن
گسل	گسیختن	شکن	شکستن
گشای	گشادن	شمار	شمردن
گرد	گشتن	شناس	شناختن
گشای	گشودن	شنو	شنیدن
گو	گفتن	شنو	شنفتن
گمار	گماشتن	غنو	غنودن
لیس	لشتن (لیسیدن)	فراز	فراختن
میر	مردن	فرست	فرستادن
نشین	نشستن	فرما (ی)	فرمودن
نگار	نگاشتن	فروش	فروختن
		فریب	فریفتن
		فشار	فشردن

امر	مصدر	امر	مصدر
نمای	نمودن	نگر	نگریستن
نه	نهادن	نواز	نواختن
هل	هشتن	نورد	نوشتن
هیز	هیختن	نویس	نوشتن
یاب	یافتن		



## تمرینهای بخش پنجم - فعل

- ۱ - فعل چیست ؟
- ۲ - فعل چند زمان دارد ؟
- ۳ - زمانهای افعال زیر را بگویید : رفت ، می‌رود ، خواهد رفت .
- ۴ - فاعل چیست ؟
- ۵ - فاعل‌فعلیهای زیر را بگویید : رفتم ، حسن رفت ، گفته‌ام ، می‌گویم ، پرویز گفت ، تبریز شہراست ، تهران بزرگ شده است .
- ۶ - مصدر چیست ؟
- ۷ - چند مصدر نام‌پیرید که بدین‌گونه الفاظ ( تن ، دن ، یدن ) ختم شده باشد .
- ۸ - مصدر چند گونه است ؟
- ۹ - چند مصدر اصلی نام‌پیرید .
- ۱۰ - چند مصدر جعلی بگویید .
- ۱۱ - چند مصدر بسیط بگویید .
- ۱۲ - چند مصدر مرکب بگویید .
- ۱۳ - انواع مصدرهای زیر را بگویید ، و بیاد داشته باشید که با چه علامتی ختم شده‌اند : - نواختن ، فروختن ، خوردن ، کشیدن ، شنیدن ، بردن ، رهیدن ، سوختن ، مردن ، دربرداشتن ، برگزار کردن ، بلعیدن ، فهمیدن ، جنگیدن ، رسیدن ، خریدن ، غریدن ، برخاستن ، برنشستن ، آبیاری کردن ، آب نوشیدن .
- ۱۴ - مصدر مرخم یا مخفف کدام است ؟
- ۱۵ - مصدرهای زیر را مخفف کنید : رفتن و آمدن ، خوردن و بردن ، گفتن و شنیدن ، خوابیدن و برخاستن ، شایستن و بایستن .
- ۱۶ - افعال را چند مصدر است ؟

- ۱۷- مصدرهای دوم این مصدرها را بگویید: تاختن، رهیدن، گستردن، رسیدن، گسستن، شنیدن، گشودن.
- ۱۸- یای (ی) لیاقت چیست؟
- ۱۹- مصدرهای زیر را یای لیاقت افزایش دهید:
- خواستن، رفتن، مردن، شنیدن، شدن، خوردن، دیدن.
- ۲۰- اسم مصدر چیست؟
- ۲۱- نوع علامت مصدرهای زیر را بگویید: رفتار، کردار، مردار، روش، کوشش، پیدایش، پاداشن، ناله، مردی، بزرگی، دلاوری، تشنگی، خستگی، پیوستگی، جنگ، ترس.
- ۲۲- فعل لازم چیست؟
- ۲۳- فعل متعدی کدام است؟
- ۲۴- افعال لازم و متعدی را در جمله‌های زیر بگویید: کورش خندید، داریوش کاسه را شکست، ماهی را بردند، بهرام درس میخواند، هرمز ازجوی آب پرید، پرویز کتاب را پاره کرد، جعفر رفت، محسن ناهار خورد، قلم مینویسد.
- ۲۵- افعال مطاوعت کدامند؟
- ۲۶- فعلهای مطاوعت را در جمله‌های زیر بگویید: درخت شکست، خانه سوخت، آب ریخت، من آب کاسه را ریختم، بشقاب از دستم افتاد و شکست.
- ۲۷- فعل لازم را چگونه متعدی کنند؟
- ۲۸- فعلهای لازم زیر را متعدی سازید: رسیدن، نشستن، نوشتن، سوختن، رهیدن، شنیدن، لرزیدن.
- ۲۹- فعل مجهول کدام است؟
- ۳۰- فعل مجهول را چگونه سازند؟
- ۳۱- در جمله‌های زیر، فعلهای مجهول را بیابید: گفته میشود که پرویز رفت، باو گفته شد کمتر دروغ بگو، دیروز چند نفر کشته شدند، آب ریخته شد،

دو نفر دزد گرفته شد ، اگر دروغ بگویی شکنجه خواهی شد ، غذا نخورده خواهد شد .

۳۲- آیا در زبان پارسی ، فعل بافاعل مطابقت میکند ؟

۳۳- برای اسمهای زیر فعل بیاورید : فرهاد و داریوش ، سپاه ، گروهی ، دسته‌ای ، لشکر ، آجرها ، درختان ، خانه‌ها ، خانه ، فرهاد ، داریوش ، کورش و پرویز و هوشنگ .

۳۴- فعل دارای چند شخص است ؟

۳۵- اشخاص فعلهای زیر را بگویید : رفتیم ، خواهم رفت ، رفتیم ، گفته بودی ، میروند ، رفت ، خورده بودید ، گرفتار شدیم ، نوشتم .

۳۶- فعل ماضی چیست ؟

۳۷- فعل ماضی چند گونه است ؟

۳۸- فعل‌های زیر را بترتیب : ماضی مطلق ، ماضی نقلی ، ماضی استمراری ، ماضی بعید و ماضی التزامی سازید . و هر یک را بطور مثبت و منفی صرف کنید : شدن ، خوردن ، زدن ، شنیدن ، دویدن ، لرزیدن ، پریدن ، توانستن ، خواستن .

۳۹- برای هر یک از فعلهای مذکور که صرف میکنید ، جدولی بسازید و آنها

را در آنجا بنویسید و برای همکلاسان خود شرح دهید .

۴۰- فعل امر چیست ؟

۴۱- از مصادر زیر فعل امر بنا کنید : رفتن ، بودن ، شنیدن ، شنویدن ، آشتن ،

آسودن ، گرفتن ، دیدن ، زدن ، خوردن .

۴۲- فعل امر را چگونه نمی‌سازند ؟

۴۳- فعلهای امر زیر را نمی‌سازید : آور ، آزار ، آشام ، آلالی ، گوی ، زن ،

شنوید ، خورید .

۴۴- فعل مضارع کدام است ؟

۴۵- فعل مضارع چند گونه است ؟

۴۶- از کلمات زیر فعل مضارع اخباری والتزامی بسازید : سرای ، رو ، بین ، باش ، گیر ، خور ، شنو ، گوی ، خواه ، توان ، رس ، کسل ، گزار .  
 ۴۷- افعال مذکور را در جدولهای گوناگون بنویسید و صرف کنید و برای همکلاسان خود شرح دهید .

۴۸- فعل دعا کدام است ؟

۴۹- فعلهای دعا را در جمله‌های زیر بیابید :

مبارا که بهمن شود تاجدار      بیاد آورد خون اسفندیار  
 خدای او را بیا مرزادا! الهی که دشمن او را میناد! خدای او را خوار مکنادا  
 ۵۰- اسم فاعل کدام است ؟

۵۱- از افعال زیر اسم فاعل بنا کنید : خواه ، کن ، رو ، شنو ، باش ، خیز ، آی ، شوی ، شو ، درو ، فکن ، شکن ، میر .  
 ۵۲- اسم مفعول کدام است ؟

۵۳- از افعال زیر اسم مفعول بنا کنید : کوفت ، رست ، گفت ، شنید ، دید ، خواست ، شست ، سوخت ، نشست .

۵۴- افعال را چند وجه است ؟

۵۵- وجه اخباری را تعریف کنید .

۵۶- وجه التزامی را تعریف کنید .

۵۷- وجه شرطی را تعریف کنید .

۵۸- وجه امری را تعریف کنید .

۵۹- وجه وصفی را تعریف کنید .

۶۰- وجه مصدری را تعریف کنید .

۶۱- مصادر تمرین ۶۸ را با وجوه مختلف صرف کنید و هر يك را در جدولی

قزار دهید ، پس از آن برای همکلاسان خود شرح بدهید .

۶۲- فعلهای معین کدام است ؟